

روزنامه‌نگاری، خطر و میهن‌پرستی

نوشته

سیلویا واسیورد

ترجمه

سهیلا صابری

چکیده

بسیاری گفته‌اند روزنامه‌نگاری بعد از یازدهم سپتامبر نوعی «روزنامه‌نگاری جدید» است. اگر روزنامه‌نگاری قدیم را بر اساس واقع‌بینی و بی‌طرفی و همچنین سطحی بودن اخبار آن تعریف کنیم روزنامه‌نگاری جدید علاوه بر آنکه به حوادث خبری جهانی توجه می‌کند، این حوادث را با نگاه ارزشگذارانه چاپ می‌کنند. رسانه‌ها در این حوزه تبدیل به منطقه تماس میان جامعه و خطر شده‌اند، خطری که تأثیرگذار بر هویت فردی و جمعی است. این روزنامه‌نگاری دربرگیرنده روح وطن‌پرستی است که از قرار معلوم، اصول معمول روزنامه‌نگاری را در تگنا قرار می‌دهد.

روزنامه‌نگاری بر مبنای اصل وطن‌پرستانه به نوعی درصدد یافتن و بازآفرینی خود در متن جامعه است و بیشتر تمایل دارد تا دوست داشته شود تا اینکه مورد باور مردم قرار گیرد. درباره اینکه عوامل ایجاد روزنامه‌نگاری وطن‌پرستانه چیست، نظرات گوناگونی ارائه شده است، اما ضعف این نوع روزنامه‌نگاری در پوشش‌های خبری مربوط به سیاه‌زخم آشکار شد.

چارلز تیلور پیشنهاد می‌کند روزنامه‌نگاری وطن‌پرستانه به چند سؤال مهم پاسخ گوید.

کلید واژه: روزنامه‌نگاری بحران، یازدهم سپتامبر و روزنامه‌نگاری آمریکایی، روزنامه‌نگاری وطن‌پرستانه، لطمه روحی.

دو خطر دنیا را تهدید می‌کند — نظم و بی‌نظمی

از یازدهم سپتامبر به بعد بحث‌های زیادی در باره «یک نوع روزنامه‌نگاری جدید» مطرح شده است. در بحبوحه جریان چشمگیری که منجر به بالارفتن تیراژ فروش در دهه‌های روزنامه‌فروشی در هفته‌های پس از آن فاجعه شد، تحلیل‌گران از نوعی احساس هدفمندی جدیدی سخن می‌گفتند که بر روزنامه‌ها و بخش‌های خبری حاکم می‌شد (Auletta, 2001). از روزنامه‌نگاری سطحی به روزنامه‌نگاری جدی به عنوان یک تغییر درخور توجه یاد شد (Jenson, 2001). صاحب‌نظران چنین اظهارکردند که رسانه‌ها پس از یک دهه طولانی

جنگال‌طلبی اینک هوشیار شده‌اند و با اطمینان پایان دوران اخبار نرم را اعلام کردند. ناظرین از این واقعیت سخن گفتند که سازمان‌های خبری پس از کاهش بودجه و پوشش‌های خبری در دوران پس از جنگ سرد و پس از حادثه یازده سپتامبر (گویی) اخبار خارجی را از نوکشف کردند (Parks, 2002).

هنوز نمی‌دانیم که آیا این تغییرات طولانی مدت هستند یا فقط نوعی سازگاری موقتی در زمان بحران. بدون آنکه بخواهیم مزایای این قبیل بیانات را تضعیف کنیم باید گفت این قبیل ادعاها بیشتر گویای اشتباهی آشکار رسانه‌ها برای روش گزارش‌های فوری هستند تا اینکه ارزیابی خردمندانه‌ای درباره تغییرات وسیع و عمیق. زمان نشان خواهد که این ادعاهای عجولانه معرف ارزیابی هوشمندانه وضعیت مزبور یا نوعی جرح و تعدیل کوتاه مدت‌اند که در پی حوادث غم‌انگیز، به وجود آمدند و پیش از بازگشت روزنامه‌نگاری به فرم خبری قبل از یازدهم سپتامبر عرضه شدند.

آنچه که واضح است، به‌رغم تغییرات بسیار ستوده شده، روزنامه‌نگاری برای پوشش دادن خطر بعد از یازدهم سپتامبر به همان فرمول‌های استاندارد و مضامین کاری قدیمی متوسل شد.^۱ دو وظیفه آشکار روزنامه‌نگاری در طی بحرانی که توسط تروریسم در نیویورک و واشنگتن به وجود آمدند، ایجاد آرامش و تسکین در مردم و هشدار به آنان شد. رسانه‌ها برای ایجاد آرامش در کشوری غم‌زده و شوکه‌شده و آماده ساختن مردم برای حمله‌های احتمالی آتی بر استعاره ملی‌گرایانه و معروفی متوسل شدند. «اینکه یک فرهنگ ملی و مشترک می‌تواند برای جامعه‌ای که از هجوم بیگانه آسیب دیده، آرامش و وحدت فراهم کند.» و واژه خطر از چنین چشم‌اندازی بود که شکل گرفت. هر تهدید، خطری بالقوه برای ملت بود. وطن‌پرستان جنگ‌طلب‌الغالبی را که یازدهم سپتامبر و خطرات متعاقب آن را قابل فهم سازند فراهم کردند. روزنامه‌نگاری نیز بی‌چون و چرا به تبلیغ میهن‌پرستی به‌عنوان یک نوع آرامش و تسکین فرهنگی و یک چارچوب تحلیلی برای درک خطر پرداخت. این مطلب به تبیین این نکته می‌پردازد که چرا روزنامه‌نگاری میهن‌پرستانه پس از یازدهم سپتامبر پدیدار شد، و درباره محدودیت‌ها و مشکلات مربوط به آن در زمان «نگرانی و اضطراب در جامعه‌ای در معرض خطر» صحبت می‌کند (Wilkinson, 2001).

ملتی در خطر

یازدهم سپتامبر تصور موجود «آمریکا همچون یک دژ نظامی» را درهم شکست. باوری که براین اساس استوار بوده که دو اقیانوس و یک شبکه وسیع نظامی قاره آمریکا را از حمله هر نیروی خارجی حفاظت خواهد نمود. جنگ سال ۱۸۱۲ آخرین باری بود که متجاوزین خارجی به این سرزمین حمله کرده بودند. از جنگ جهانی دوم، احساس آسیب‌ناپذیری جغرافیایی به مشخصه‌های اصلی آمریکا مبدل شده بود. ماجرای بندر پیرل به نحو بارزی در اذهان عمومی به‌عنوان آخرین زمان آسیب‌پذیری نقش بسته بود. نبود حملات نظامی به خاک ایالات متحده به نظریه آسیب‌ناپذیری به‌عنوان یک عنصر اصلی ملیت آمریکایی استحکام بخشید. هیچ‌کدام از تجاوزاتی که به اموال ایالات متحده در آن سوی مرزهایش یا تخریب نمادهای ملیت آمریکایی

(مانند: بمباران سفارتخانه‌های آمریکا — به آتش کشیدن پرچم — پرتاب تخم مرغ و یا هو کردن رئیس جمهوری‌هایش که در طول سفرها) صورت می‌گرفت، نمی‌توانست ذهنیت آمریکایی‌ها را نسبت به آسیب‌ناپذیری مخدوش و متزلزل سازد. این قبیل حوادث به هیچ‌وجه نمی‌توانستند به مفهوم کشور به‌عنوان یک منزل و آشیانه امن لطمه بزند. اعتقاد به وجود «امنیت در کشور» همواره جنبه دیگر یک دنیای به دور از کنترلی بود که وسایل ارتباطی دائماً به تبلیغ آن می‌پرداختند (Giddens, 2000). در این دنیای پرگریز از جنگ و بی‌ثباتی، ایالات متحده چون دژ شکست‌ناپذیری به حساب می‌آمد. دنیای آشوب‌زده و پرهرج و مرج از دیدگاه ناامنی به‌عنوان مقوله‌ای بیگانه و متعلق به جهان خارج قابل فهم و تفسیر بود. ناامنی از آن دیگران محسوب می‌شد. آمریکایی‌ها بر این باور بودند که ناامنی از مشخصه‌های جوامع دیگر است و خود را از آن مستثناء می‌دانستند. در دنیای پر خطری که اخبار به‌طور دائم به تأیید رنج و بی‌ثباتی در سراسر آن می‌پرداخت (Moller, 1999)، مرزهای ایالات ایمنی را تداعی می‌کردند. «فرهنگ ترس» (Glassner, 1999) که رسانه‌های خبری با کمک خود به آن تداوم بخشیدند از طریق مجموعه‌ای از تهدیدات شکل گرفت. ترس‌های رسانه‌ای نوعاً به اخبار راه یافتند. با اینکه رسانه‌ها مردم را از همه ترس‌های قابل تصور و ممکن آگاه می‌نمودند، از پیش‌بینی احتمال حمله به خاک ایالات متحده غافل ماندند. با نگاه به گذشته متوجه می‌شویم که هشدارهای توماس فریدمان مقاله‌نویس نشریه نیویورک تایمز درباره‌ی خطرات تروریست بسیار چشمگیر بودند، دقیقاً به این سبب که استثنایی بودند. قبل از یازدهم سپتامبر، همه نوع خطر به غیر از خطر تروریست توجه وسایل ارتباطی را به خود جلب می‌کرد. بنابراین جای تعجب نیست که حوادث غم‌انگیز در نیویورک، واشنگتن و پنسیلوانیا برای گروه عظیمی از مردم آمریکا کاملاً غافلگیرانه بود. قبل از یازدهم سپتامبر، هفته‌نامه‌ی تایم در سال ۲۰۰۱، یازده مقاله اصلی درباره‌ی سلامتی، بیولوژی و پزشکی، ۶ مقاله درباره‌ی موضوعات خانوادگی، ۵ مقاله درباره‌ی سیاست، ۴ مقاله درباره‌ی وحشت، ۲ مقاله در باره‌ی خبرهای ورزشی، ۲ مقاله درباره‌ی افراد سرشناس، ۲ مقاله درباره‌ی امور مالی، یک مقاله درباره‌ی تاریخ و یک مقاله درباره‌ی ایدز در آفریقا به‌عنوان (تنها داستان بین‌المللی هفتگی) تحت پوشش قرار داده بود.

نبود گزارش‌های خبری درباره‌ی حملات احتمالی تروریستی نشان داد که ما در یک «جامعه در معرض خطر در جهان زندگی می‌کنیم» (Beck, 2000). اما خطر به‌عنوان یک وضعیت ساختاری با درک از خطر تفاوت دارد. اولریچ بک به‌طرز شیوایی استدلال کرده است که خطر زیربنای جوامع معاصر را تشکیل داده است. مدرنیت متأخر سبب اشاعه‌ی گسترده انواع خطراتی است که کل حیات بر روی کره زمین را به نابودی تهدید می‌کنند (که به‌عنوان مثال: جنگ هسته‌ای، گرم شدن جهان، جنگ شیمیایی نمونه‌های آن هستند). همان‌طور که آنتونی گیدنز (۱۹۹۱) می‌گوید: همه‌ی اینها خطرات فراگیری هستند که جای گریز برای کسی به جای نمی‌گذارند. استدلال بک و گیدنز مبنی بر این است که تمدن بشری خطراتی را ایجاد کرده که دارای پیامدهای بالقوه هولناکی هستند، البته دانش اندکی را برای فهم اینکه کدام یک از خطرات مشهودند، فراهم کرده است. اگر چه عقیده‌ی این دو نظریه‌پرداز در مورد خطر، دیده‌گاه‌های رئالیستی و برساخت‌گرایانه (constructivist) را دربرگرفته، اما آنها درک از خطر را در کانون تحلیل‌های خود قرار نداده‌اند، بلکه بیشتر علاقه‌مند به فهم این امرند که چرا خطر سبب جدایی جوامع معاصر در تاریخ

تمدن بشری می‌شود تا اینکه خطر چگونه شناخته و تجربه شود. یک حتی عنوان می‌کند که درک از خطر و خود خطر یکسان هستند (55: 1992).^۲

چشم‌انداز فرهنگی مری داگلاس و آرون ویلداوسکی (۱۹۸۲) برای فهم رابطه بین رسانه‌ها و آگاهی از خطر در قبل و بعد از یازدهم سپتامبر به ما بهتر کمک می‌کند. در حالی که یک و گیدنز خطر را در اصل فرآورده نظام سرمایه‌داری اخیر در نظر می‌گیرند، داگلاس و ویلداوسکی خطر را فرآورده دانش می‌دانند. آنچه را که جوامع به‌عنوان وحشت تعریف کرده‌اند، معرف همان چیزی است که فرهنگ‌هایشان از آن وحشت دارد. دورنمایی که بر “ساخت اجتماعی خطر” تأکید می‌ورزد (نک: Vail, Wheelock, and Hill, 1999)، و به ما این امکان را می‌دهد تا دریابیم چرا انسان به آسیب‌پذیری خود نسبت به برخی خطرات بیش از حد بها می‌دهد و در عوض بعضی از خطرات را ناچیز می‌شمارد. موضوعی که به‌طور گسترده در ادبیات مربوط به ارتباطات خطر و سلامت مورد بحث قرار گرفته است (Stephenson and Witte, 2001). درک از خطر به‌مثابه درک و شناخت آن است که دریابیم چگونه جوامع بینش‌های خود را در مورد توزیع اجتماعی خطر (اینکه چه کسی آسیب‌پذیر است و چرا؟) و مسئولیت خطر (اینکه چه کسی مسئول است؟) شکل می‌دهند. معذک چنین ساختاری، دیگر انعکاس صرف ترس و وحشت‌های فرهنگی در جوامع معاصر به‌شمار نمی‌آید، بلکه نتیجه جنبه دولتی پیدا کردن خطر است. آنچه را که مردم وحشتناک می‌یابند، پیامد آن چیزی است که از نظر اجتماعی خطرناک شناخته شده است. ارزیابی خطر به همان‌گونه‌ای که تحلیل گران فوکویی معتقدند یک نوع تحمیل نظم و ترتیب است (نک: Burchell, Gordon, Miller, 1991). خطر حاصل تعارضات بین ایدئولوژی‌های خطر است. افراد مختلف، برای مثال تلاش می‌کنند تا خطر را از طریق استفاده از رسانه‌های اطلاع‌رسانی معرفی کنند (تا بدین‌وسیله) به آگاهی اجتماعی و سیاست مربوط به خطر شکل دهند.

اگرچه هیچ‌گونه اتفاق نظری در مورد پویایی روابط بین رسانه‌ها و مقوله خطر وجود ندارد اما، رسانه‌ها نقش مهمی در ایجاد ارتباط بین جوامع و خطر ایفاء می‌کنند. ما می‌دانیم که گزارش‌های رسانه‌ها درباره خطر تأثیر متفاوتی بر درک اجتماعی خطر و نگرانی بر جای باقی می‌گذارد. با وجود این، چنین بحثی را بی‌اعتبار نمی‌سازد که در جوامع عظیم رسانه‌ها حکم “منطقه تماس” (contact zone) بین جامعه و خطر، و همچنین رکن اصلی بین خطر عینی و خطر ذهنی را دارند. برنامه‌های رسانه‌ها اطلاعات مهمی را فراهم می‌کنند که در برآورد توزیع اجتماعی خطر و معرفی عاملان خطر مورد استفاده قرار گرفته است.

براساس آن دورنمایی که به ساخت اجتماعی خطر ارجحیت می‌دهد، باید گفت گزارش‌های رسانه‌ها درباره خطر، برای فهم و شناخت خطر بعد از یازدهم سپتامبر، در ایالات متحده از اهمیت اساسی برخوردار است. حادثه یازدهم سپتامبر نه تنها به‌طرز دردناکی مؤید ناکامی سازمان اطلاعات آمریکا در هشدار به مردم و جلوگیری از حملات به خاک آمریکا بود، بلکه مؤید ناکامی رسانه‌ها نیز بود. خطر تروریسم تنها وقتی توجه وسیع رسانه‌ها را به خود جلب کرد که هواپیماهای ربوده شده به مرکز تجاری جهان و پتنگون اصابت کردند. منتقدین به این نکته اشاره کردند که سازمان‌های خبری بدین سبب تروریسم را نادیده گرفته بودند چون که آنها پوشش اخبار بین‌المللی را به میزان قابل توجهی کاهش داده بودند. احتمال حملات

تروریستی در قاره آمریکا یا نفرت موجود در کشورهای عربی نسبت به آمریکا به این دلیل گزارش نشدند که روزنامه‌نگاری نیز همانند سازمان اطلاعات آمریکا به خواب رفته بود. در نتیجه عدم موفقیت رسانه‌ها در گزارش اخبار خارجی و تروریسم نوعی حس کاذب ایمنی را پدید آورده بود.^۳

تردیدی نیست که کم‌توجهی به اخبار بین‌المللی به شکل قابل‌توجهی اقبال گزارش هرگونه تهدیدی مثل یازدهم سپتامبر را کاهش داده بود، چه رسد به آنکه چنین خطری حتی پیش‌بینی شود. البته بی‌توجهی رسانه‌ها را نمی‌توان فقط به کاهش چشمگیر حجم گزارش خبرهای بین‌المللی در سال ۱۹۹۰ نسبت داده (ویا حتی، آن‌طور که برخی از منتقدین گفته‌اند به این واقعیت نسبت داد که رسانه‌ها با دنبال کردن رسوایی‌های شخصیت‌های معروف و اخبار نرم دیگر از مسیر خود منحرف شده بودند). اخبار مربوط به تروریسم، مربوط به خطر به‌طور عام، به‌عنوان یک تهدید بالقوه عملاً متکی به آن است که آیا منابع به ظاهر مشروع عملاً چنین حسی را تداعی می‌کنند که در حقیقت خطری وجود دارد. روزنامه‌نگاران برای تعریف خطر به‌طور کارشناسان متخصص و ماهر اتکا می‌کنند. ارائه تعریف در باره خطر به‌طور نمونه توسط منابع و رسانه‌ها آغاز شده است (Singer and Endreny, 1993). همان‌طوری که شماری از تحقیقات نشان می‌دهد عملاً این منابع موجود در دولت، صنعت و علوم هستند که معرف آن نوع خطری هستند که به‌وسیله مطبوعات گزارش شده‌اند (Sandman, 1986. 1993; Dunwoody, 1992; Eldridge, 1999). از این جهت ناکامی و قصور سازمان امنیت آمریکا تنها آن نبود که برای جلوگیری از این حملات تدابیر دوراندیشانه اتخاذ نمود، بلکه همان‌طور که برخی از روزنامه‌نگاران هم جمع‌بندی کرده‌اند، این نهاد حتی توانست که جامعه را هم از طریق رسانه‌ها آگاه سازد (Miller, Van Natta and Gerth, 2001). برطبق گفته منابع موثق، نبود خطر واقعی به معنای نبود هرگونه گزارش درباره خطر بود. البته احتمالی دیگری نیز وجود دارد اینکه هشدارهای سازمان امنیت که به رسانه‌ها رسوخ می‌یافتند، چندان مورد توجه رسانه‌ها که به اخبار دیگر می‌پرداختند، قرار نگرفتند. حتی وجود اخبار محدودی (چون سلسله حملاتی به دارایی‌های ایالات متحده در ۱۹۹۰، انفجار مرکز تجاری جهان در ۱۹۹۳ تا انفجار در ناو آمریکایی در عدن در سال ۲۰۰۰)، رسانه‌ها را بر آن نداشت تا با جدیت به امکان حمله تروریسم به خاک ایالات متحده توجه کنند. این امکان نیز وجود دارد که حتی اگر رسانه‌ها به‌طور کامل این عناوین را هم تحت پوشش قرار می‌دادند، احتمالاً این جامعه بی‌تفاوت آمریکایی که غرق در مشغله‌های خاص زندگی خصوصی بود، توجهی به آنها نمی‌کرد.

خطر و سیاست‌های هویت

یازدهم سپتامبر خطرات عینی را مبدل به تجربه‌شده ذهنی نمود. همین که خطر واقعیت یافت، جامعه روزنامه‌نگاری در ایالات متحده راه دیگری غیر از ارائه گزارش درباره اثرات غم‌انگیز و احتمال حملات مجدد تروریستی نداشت. خطری به نام تروریسم را نمی‌شد انکار نمود. درحالی که خطر، در مقابل چشم جهانیان، صفحه اول اخبار را به خود اختصاص داده بود، رسانه‌ها خود را وقف مردم جامعه‌ای کردند که یک حادثه تکان دهنده را پشت سر می‌گذاشت.

در اخبار رسانه‌ها از یازدهم سپتامبر به عنوان یک حادثهٔ تکان‌دهنده یاد شده است. (Cowley, 2001; Farley, 2001). اختلالات وحشتناک متعاقب آن به‌طور گسترده‌ای در هفته‌های پس از آن حملات گزارش شدند (Begley, 2001; Goode, 2002). در ادبیات روان‌شناختی، ضایعهٔ روحی اشاره به تجربه‌ای دارد که دستگاه ادراکی-شهودی برای درک "من" (ego) را درهم می‌شکند (Leys, 2000)، و این موضوع به واقعه‌ای خارج از تجربهٔ عادی فرد اشاره دارد که باعث ایجاد نوعی حس آشفتگی و باخت می‌شود. با توجه به هویت جمعی، می‌توان از واقعه یازدهم سپتامبر به عنوان یک لحظه از هم گسیختن این سپر حمایتی هویت ملی آمریکایی‌های بعد جنگ، یاد کرد. این حادثه کاتالیزور تغییر، از یک لحظهٔ امنیت به یک لحظه آسیب‌پذیری بود، که زمان در مفهوم جمعی خویش را بین آن وقت و حال، بین زمان محافظت و خطر تقسیم کرد. مشابه با آنچه که "من" در وضعیت مابعد ضایعات روحی تجربه می‌کند، پس از این حملات نوعی احساس باخت و آشفتگی پدید آمد.

آنچه که اهمیت دارد این است که حوادث تکان‌دهنده به ادراک شخص لطمه می‌زنند. قدرت آسیب‌زایی هر حادثه‌ای نشانگر ظرفیت آن برای درهم گسستن حس "خویشتن" است. ضایعهٔ روحی باعث می‌شود که بازیگران جمعی و فردی با هویت‌هایشان چگونه کنار بیایند. ضایعه روحی با دریدن حس مرزهای موجود، مفهوم "خویشتن" را بی ثبات می‌کند. پس از این قبیل حوادث، افراد و جوامع نیاز به بازگشت به نظم را تجربه می‌کنند. هنوز خیلی زود است که بگوییم یازدهم سپتامبر به چه نحو در حافظهٔ جمعی حک و به خاطر سپرده خواهد شد. حوادثی که به‌ظاهر عواقب روحی تکان‌دهنده به همراه دارند، الزاماً در دراز مدت نباید دارای تأثیر مشابه باشند. به یادآوری گزینشی یا ثبت آگاهی‌های گروهی یا فردی در ذهن متذکر این امر است که حیات یک حادثه یا رویداد در ذهن و هویت را نمی‌توان از اثرات بلافصل آن پیش‌بینی کرد. همان‌طور که آلریچ بایر (۲۰۰۰) می‌نویسد: احتمال یک گسست ساختاری بین یک تجربه و ثبت آن در حافظهٔ روایت‌پرداز، گویای آن است که تجربیات تکان‌دهنده به طرق چندگانه‌ای جذب و پذیرفته می‌شوند.

ضایعهٔ روحی از روایت‌هایی که بنا به تصور رویدادها از طریق آنها بر هویت‌های جمعی و فردی تأثیر می‌گذارند، تفکیک‌پذیر نیست (Antze, 1996). روایت یک "ملت در خطر" پارامترهایی را پدید آورده تا حوادث یازدهم سپتامبر در ایالات متحده را تفسیر کنند. این باور که حادثه یازدهم سپتامبر به معنای حمله به ملت آمریکا بود، در نوعی شوق وطن‌پرستی مشهود بود که کشور را بلافاصله پس از حملات دربر گرفته بود. موج وطن‌پرستی کشوری را که به شکل عظیمی یکی از بحث‌انگیزترین و تفرقه‌افکنانه‌ترین انتخابات در تاریخ معاصرش را پشت سر می‌گذاشت و ناگهان با تروریسم مواجه شده بود را به هم نزدیک کرد. وطن‌پرستی بر آن اختلاف عقیده‌ای غلبه کرد که به سبب مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۰۰، که با تصمیم دیوان عالی آمریکا حل و فصل شد، پدید آمده بود. عکس‌العمل میهن‌پرستانه پس از حملات تروریستی را نباید تعجب‌آور دانست. فرد می‌تواند با بیان تفسیر هانا آرنت دربارهٔ پاسخگویی مثل یک یهودی به فعالیت‌های ضد یهودی چنین استدلال کند که: آمریکایی‌ها به این دلیل این‌گونه رفتار کردند که آنها در مقام مردم آمریکا مورد حمله و تعرض قرار گرفتند. مهاجمینی که دولت بوش آنان را شناسایی کرد، حامل پیام ضد آمریکایی خصمانه‌ای بودند. با وجود این شور و شوق

وطن پرستی صرفاً بیش از واکنش به این واقعیت بود که حملات تروریستی نیت و قصد ضدآمریکایی داشتند. شوق وطن پرستی به عنوان تنها راه ممکن برای ایجاد اطمینان خاطر به جامعه‌ای پدیدار شد که در عصر جهانی با نگرانی و عدم امنیت مواجه شده بود. یازدهم سپتامبر فرصتی را فراهم آورد تا با صحبت دربارهٔ «دیگری» هویت وطن پرستانه نظم پیدا کند. نکته‌ای که به شکل قابل توجه استوارت هال و ادوارد سعید آن را مطرح کرده‌اند، مبنی بر اینکه هویت یک فرایند گفتمانی است که «دیگری» (مانند افراد مرتکب و گناهکار) براساس آن متفاوت تعریف شده و از جامعه ملی کنار نهاده می‌شود. یازدهم سپتامبر زمینهٔ احیای مجدد ناسیونالیسم آمریکایی در دوران پس از جنگ سرد، به مثابه دوران هویت‌های تکه پاره و از هم شکسته را فراهم کرد.

سازمان‌های خبری بعد از یازدهم سپتامبر از روح وطن پرستی اشباع شدند. روزنامه‌نگاری، بیش از یک زندانی ناخرسند یا حامی منفعل، بسیج‌کنندهٔ هویت ملی بود و فعالانه به آن فضا کمک می‌کرد. روزنامه‌نگاری بدون آنکه به‌طور بی‌طرفانه وحشت را انتقال دهد و آن فاجعه را ثبت کند به «روزنامه‌نگاری آمریکایی» مبدل شد که هویت ملی را براساس آن حملات ساخت و تقویت کرد. چنین به‌نظر رسید که آن اصول روزنامه‌نگاری که در دوران «عادی» مورد تحسین بودند باید معلق باقی می‌ماندند تا روزنامه‌نگاری بتواند کار خود را انجام دهد. این وضعیت از قرار معلوم، اصول عادی روزنامه‌نگاری را در تنگنا قرار می‌داد. «روزنامه‌نگاری بحران»، روزنامه‌نگاری بود که با پذیرش نقش همکار و وطن پرست همهٔ آن مقتضیات حرفه‌ای مربوط به بی‌طرفی و واقع‌بینی را نادیده گرفت.^۴

روزنامه‌نگاری میهن پرستی به‌طور خاص در هفته‌های بعد از حملات جلوه‌گر بود. مجریان خبری شبکه فوکس نیوز و گزارشگران تلویزیون محلی به یقه‌های خود پاپیون‌های قرمز-سفید و آبی وصل کردند. شبکه‌ها به رهبری سی‌ان‌ان آرم‌های ملبس به پرچم آمریکا استفاده کردند. روزنامه‌های محلی و منطقه‌ای در پوشش‌های خود از نوارها و رنگ‌های ستاره‌ها و نوارهای پرچم آمریکا استفاده نمودند. نام مجلهٔ تایم در یک هفته بعد از حملات به رنگ پرچم چاپ شد. دان رادر، گوینده اخبار سی‌بی‌اس در شوی تلویزیونی دیوید لترمن، شخصاً اعلام کرد که آماده دریافت اوامر رئیس‌جمهور است.

روزنامه‌نگاری، قطع نظر از اظهارنظرهای شخصی و نهادی، از طریق پوشش بی‌پایان ملی‌گرایی (معمولی نوعی وطن پرستی غیر انتقادی را، به معنای یادآوری روزمره به ملت، تقویت کرد (Billing, 1995). شبکه‌های تلویزیونی بلافاصله بعد از حمله از شعارهایی چون «آمریکا تحت حمله»، استفاده نمودند یا نسخه مورخ ۲۴ سپتامبر نشریه تایم بالای پرچم آمریکا از تیتراژ «یک ملت تفکیک ناپذیر» و از شعار «خدا آمریکا را حفظ کند» استفاده کرد تا بدین وسیله مقاله «ما با هم متحد می‌شویم» را (در مورد حال و هوای کشور قبل از عید شکرگزاری) توصیف کند. اینها صرفاً نمونهٔ اندکی از رسانه‌های خبری بودند که به‌ظاهر با برگزیدن مثال‌هایی از جامعه، احساسات وطن پرستانه را بیان کردند.

چرا روزنامه‌نگاری به‌طرز راسخ در پرچم آمریکا پیچیده شده بود؟ همان‌طور که هربرت گانز گفته است آمریکایی‌گرایی برای روزنامه‌نگاری آمریکا ارزشی بنیادی دارد. او می‌نویسد وقتی اخبار غم‌انگیز و تکان‌دهنده باشد اوضاع شکل مسئلهٔ ملت و فرد را به خود می‌گیرد که

شخصیت و قدرت اخلاقی او محک می‌خورد (۱۹۸۰:۲۰) با آنکه وطن‌پرستی مطلق در شرایط “عادی” به سبب مراعات قوانین حرفه‌ای همیشه بی‌صدا است، لیکن هنگامی پدیدار می‌شود که جامعه ملی در خطر باشد. اگرچه می‌توان گفت که وطن‌پرستی حاصل واکنش شخصی روزنامه‌نگاری به این حملات بود، اما لازم است که آن را واکنش روزنامه‌نگاری به‌مثابه یک نهاد سیاسی و فرهنگی درک کنیم. البته واقعیتی است که اعضای رسانه‌ها دلایل فراوانی داشتند که احساس کنند تحت نظر نگاه خیره تروریسم بودند. اصول‌گرایان مسلمان چیزی جز تنفر از روزنامه‌نگاری دموکراتیک را از خود نشان ندادند. ارائه پول از سوی ملاعمر برای قتل روزنامه‌نگاران غربی و قتل ددمشانه دانیل پرل، روزنامه‌نگار *وال استریت* علناً گواه مخالفت غیرمنطقی اسلام‌بنیادگرا با رسانه‌های غربی بود. حتی پیش‌بینی می‌شد که القاعده قصد حمله به رسانه‌ها را دارد، بدین دلیل که رسانه‌ها مظهر “آزادی و دسترسی” بوده‌اند (Lemonick, 2001a). واکنش به این حملات (حتی به‌رغم ارسال نامه‌های حامل سیاه زخم برای گزارشگران و اتاق‌های خبری) به شکل استانداردهای شکل گرفت. به این ترتیب که: آنها نوعی ایدئولوژی را منعکس نمودند که با عقاید بنیادین روزنامه‌نگاری در جوامع دموکراتیک (روزنامه‌نگاری آمریکایی) تعارض داشت. روزنامه‌نگاران تهدیدات و قتل‌ها را به‌عنوان حمله به آزادی مطبوعات تعبیر کردند تا ضربه‌ای بریکره ملت آمریکا. اگرچه هر دو را می‌توان بخشی از گفتمان یکسان پنداشت (چون آزادی مطبوعات برای ملت آمریکا امر اساسی است). اما با توجه به تأثیر وطن‌پرستی آمریکایی بر پوشش‌های خبری جنگ در افغانستان نکته قابل توجه این بود که خبرنگاران و کارشناسان می‌توانستند عنوان کنند که افراد تروریست دارای نگرش نفرت‌انگیزی نسبت به حقوق اساسی مطبوعات هستند.

در واقع نمایش علنی گزارش وطن‌پرستانه بیش از آنکه یک انتقام شخصی برضد دشمن باشد معرف جست‌وجوی رسانه‌های غربی برای مکان امنی در جامعه ملی بود. روزنامه‌نگاری بدون آنکه علاقه‌مند باشد تا سروصداهای شوونیستی را که پس از یازدهم سپتامبر جامعه آمریکا را فراگرفت زیر سؤال ببرد، مشتاقانه وطن‌پرستی را به‌مثابه ملی‌گرایی پذیرفت. آیا انواع دیگری از وطن‌پرستی محتمل بود؟ آیا ممکن بود وطن‌پرستی آمریکایی به معنای همبستگی، همدلی و حسن توجه به دیگران به دور از احساسات شعارگونه مقدور باشد؟ آیا وطن‌پرستی آمریکایی را چون اختلاف عقیده و آزادی بیان، ارزش‌هایی محفوظ در اسطوره‌شناسی روزنامه‌نگاری آمریکا قابل فهم و درک بود؟ آیا وطن‌پرستی می‌توانست به معنای بیان این نکته باشد که آزادی مطبوعات پس از آنکه دولت بوش از شبکه‌های تلویزیونی خواست که تصاویر بن‌لادن را سانسور کنند و اعلام کرد که برای شکست دشمن اخبار دروغین را اشاعه خواهد داد، به خطر افتاده بود؟

مطمئناً هر دو نوع وطن‌پرستی در تخیل آمریکایی‌ها موجود بودند. ابراز همدردی فراوان با بازماندگان کشته شدگان در حادثه یازدهم سپتامبر، باعث ایجاد فضایی مملو از سخاوتمندی و شکیبایی و سیاست‌های تعدیلی شد که با وطن‌پرستی افراطی در تعارض در نیامد. علاوه براین، طرفداران حقوق مدنی و روزنامه‌نگاری پیشرفته بر اهمیت حمایت از ارزش‌های دموکراتیک چون انتقاد و آزادی به‌مثابه بهترین تدابیر امنیتی برای حفظ دموکراسی در مقابل مجرمین تأکید ورزیدند.

در این محیط اجتماعی که وطن‌پرستی به سرعت، قلمروی اجتماعی را فرا می‌گرفت. روزنامه‌نگاری رایج در جامعه تصمیم گرفت که اختلاف نظرها را نادیده بگیرد و از زیر سؤال بردن وطن‌پرستی فعال و خروشان اجتناب کند. در واقع روزنامه‌نگاری برای قوام بخشی به فضایی در جامعه همدست شده بود. روزنامه‌نگاری علاقه‌ای نداشت که چارچوب واکنش‌های موجود به یازدهم سپتامبر را تحت فشار قرار دهد و از ذهنیت «فکر جمعی» حاکم بر قلمرو اجتماعی فاصله بگیرد و یا در میان آن همه عواطف داغ و پر شور خونسرد باقی بماند. تأمل در این باره که آیا روزنامه‌نگاری وطن‌پرستی «تضاد منافع» است، آن‌هم در حرفه‌ای که بعضی نگران آن هستند که صاحبان منافع تحت پوشش روزنامه‌نگاران بر داوری و عملکردشان تأثیر می‌گذارند، به‌طور معمول امری خیال‌بانه، نوعی دلمشغولی چپ‌گرایانه یا آکادمیک عجیب به نظر آمده است (نک: Borden and Pritchard). وقتی روزنامه‌نگاری خود را عضوی از اعضای ملت می‌داند، تلویحاً می‌پذیرد که منافعش با منافع جامعه تحت پوشش خود مغایرت ندارد. به همین دلیل روزنامه‌نگاری به سرعت از حرکت بر ضد موج وطن‌خواهی که کشور را احاطه کرده بود، دست کشید. آیا گزینه دیگری وجود داشت؟ آیا روزنامه‌نگاری واقعاً می‌توانست از ذهنیت جامعه فاصله گیرد و بر ضد آن جریان حرکت کند؟ به‌راستی که شرایط برای روزنامه‌نگاری مشکل بود که بی‌طرف باقی بماند و یا نوعی از وطن‌پرستی را عرضه کند که منجر به جنگ‌افروزی نشود. شجاعت می‌خواست تا فریادهای پیچ و تاب انتقام که امکان هر گونه مخالف‌اندیشی را پس از یازدهم سپتامبر خاموش ساخته بود را زیر سؤال ببرد. حتی تلاش‌های قابل قبولی برای تهیه پوشش‌های بی‌طرفانه‌ای مثل توجه به ادعاهای منابع عربی یا انتقاد معتدل از دولت بوش، بعد از آن حملات، واکنش جنجالی مخاطبین را به دنبال داشت. روزنامه‌نگاری ظاهراً بیشتر طالب بود تا از افکار عمومی نظرسنجی شده و احساسات شعاری تبعیت کند تا اینکه خطرات وطن‌پرستی جنگ طلب برای ارزش‌های والای مطبوعات دموکراتیک را گوشزد کند.

روزنامه‌نگاری رایج در جامعه مایل نبود که قابلیت‌های گزارش‌های مغرضانه از نوع روزنامه‌نگاری فوکس نیوز را زیر سؤال ببرد. موضع فوکس «دقیق، منصف و آمریکایی باش» که با افتخار از آن دفاع می‌شد، بیشتر گزارش شد تا مورد تردید قرار گیرد. البته دربارهٔ مناسبت بودن این موضوع برای گفتمان دموکراتیک در یک جامعه مواجه با بحران بحثی صورت نگرفت. (نک: Rutenberg, 2001). قطع نظر از اینکه آیا وطن‌پرستی به‌درستی احساسات اکثریت روزنامه‌نگاران را به نمایش گذارد یا خیر، این نوع روزنامه‌نگاری بدون هیچ مشکلی مورد قبول قرار گرفت. در حالی که آن دسته از روزنامه‌نگارانی که در تظاهرات ضد سقط جنین و یا محیط زیست شرکت می‌کنند، شدیداً مورد انتقاد قرار می‌گیرند اما، کسی در رسانه رایج جامعه، (ماهیت) روزنامه‌نگاری که خود را محکم در پرچم آمریکا پوشانده بود، زیر سؤال نبرد. وطن‌پرستی بروز هرگونه شک و تردید دربارهٔ قابلیت‌های روزنامه‌نگاری‌ای که گزارش شعاری را بر واقع‌گرایی ترجیح داده بود، از بین برد.

روزنامه‌نگاری وطن‌پرستی بعد از یازدهم سپتامبر این گفته را تأیید کرد که رسانه‌ها بیشتر مایل‌اند دوست داشته شوند تا اینکه مورد باور مردم قرار گیرند. به نقل از والتر ایزاکسون از شبکه سی‌ان‌ان عنوان شد که «اگر شما برضد افکار عمومی حرکت کنید، معنایش این است که به

در دسر خواهید افتاد.» رسانه‌ها پس از سال‌هایی که در بین افکار عمومی از مرتبه پایین برخوردار بودند و دائماً مورد انتقاد منتقدین بودند، ظاهراً مشروعیت تازه‌ای یافتند. مطالعه‌ای که مرکز تحقیقاتی پیو در نوامبر ۲۰۰۱ انجام داد، نشان داد که افکار عمومی عقیده مساعدتری نسبت به رسانه‌ها پیدا کرده بودند. در حالی که قبل از حمله ۹/۱۱ درصد از مردم عقیده داشتند که روزنامه‌نگاران مدافع آمریکا هستند، پس از آن حادثه این رقم به ۶۹ درصد رسید. درصد افرادی که معتقد بودند که رسانه‌ها مدافع دموکراسی هستند از ۴۶ درصد به ۶۰ درصد افزایش یافت (Jurkwitz, 2002). افزایش محبوبیت شبکه فوکس نه تنها ثابت کرد که گزارشگری از نوع شوونیسمی و جانبدارانه عاری از هرگونه مخالفت فوری قابل قبول است، حتی با جامعه نیز همصدا است. ستون‌ها و سرمقالات مجلات محافظه‌کار روزنامه‌نگاری را که وطن‌پرستی را بر واقع‌گرایی ترجیح داده بود، ستودند.

از یازدهم سپتامبر، منتقدین چپ‌گرا عوامل اقتصادی را سبب وجود روزنامه‌نگاری وطن‌پرستی عنوان کرده‌اند. اینکه این نوع روزنامه‌نگاری به مخاطبین مملو از شوق وطن‌پرستی، تا آنگهی دهندگانی که آماده سوءاستفاده از وطن‌پرستی برای اهداف تجاری‌شان بودند و تا شرکت‌های مادر که علاقه‌مندند که رضایت سیاستگذاران را در ازای قوانین ارتباطی آینده جلب کنند، رسوخ کرد. روزنامه‌نگاری به تبلیغ وطن‌پرستی پرداخت چون این امر به اعتبار حرفه‌ای آن به‌عنوان عضو وفادار و اصلی جامعه ملی استحکام می‌بخشید. به تعبیری، مجموعه مقالات انتشار یافته در نشریه نیویورک تایمز که به خبرهای مربوط به یازدهم سپتامبر اختصاص یافته بود، اگر چه نمایش همدردی سیاسی برای روزنامه‌نگاری حقیقت‌جو سودآور نبود، اما وطن‌پرستی در آن زمان با «چالش ملی» مواجه بود، پذیرفته شد. روزنامه‌نگارانی که اصول حرفه‌ای را کنار گذاشتند و مانند سایر شهروندان، با روحی سرشار از وطن‌پرستی رفتار کردند، کاملاً وفاداری خود را به ارزش‌های جامعه نشان دادند. وطن‌پرستی معیاری برای سنجش مشروعیت حرفه‌ای شد که از ارزش‌های اصیل حمایت می‌کرد. گفتمان «ملت در خطر» جانشین ارزش‌های روزنامه‌نگاری دموکراتیک، چون اختلاف عقیده و انصاف شد. خطر اینکه وطن‌پرستی مفهوم آزادی مخالفت‌ورزی را از گردونه مطبوعات حذف کند، نادیده گرفته شد و در عوض به خطر تروریست به‌عنوان تهدیدی علیه ملت ارجحیت داده شد.

وطن‌پرستی امکان انتقاد از دولت بوش یا طرح سؤالات انتقادی درباره یازدهم سپتامبر و بعد از آن را مردود ساخت.^۵ نبود گزارش‌های تحقیقی معتبر درباره اینکه «چرا یازدهم سپتامبر اتفاق افتاد» یا چه کسی باید بار سنگین مسئولیت را تحمل کند، نشانه‌ای از چارچوب محدود مجادلات عمومی بود. با توجه به اینکه وطن‌پرستی همه را متأثر ساخته بود، بسیار آسان‌تر بود که افرادی تحت عنوان «آنها» مسئول معرفی شوند (مثلاً نشریه تایم نوشته بود «چرا آنها از ما متنفرند») تا اینکه با عطف به ماسبق در این باره تأمل شود که چرا خاک آمریکا مورد تعرض قرار گرفت یا چرا دولت آمریکا نتوانست از شهروندانش محافظت کند. وطن‌پرستی به‌مثابه شوونیسم به شکل خطرناکی به فرهنگ وحدت مطلق نزدیک شد که به گفته تئودور آدورنو سیاست کشتار و تخریب را تسهیل می‌کند.

وطن پرستی و حملات سیاه زخم

ضعف‌های روزنامه‌نگاری وطن‌پرستانه در پوشش‌های خبری مربوط به سیاه‌زخم آشکار شد. گزارشی که رسانه‌ها را بین اکتبر و نوامبر ۲۰۰۱، پس از آنکه نامه‌هایی آلوده به میکروب سیاه‌زخم برای قانونگذاران و مؤسسات رسانه‌ای ارسال شد، به خود جذب کرد. روایت "ملت درخطر" داستانی که پس از یازدهم سپتامبر پدیدار شد با پوشش خبری خطر تروریست - میکروبی تلفیق شد. روزنامه‌نگاری تصویری از کشوری وحشت‌زده را نشان داد که از حملات یازدهم سپتامبر گیج شده و حالا با خطری جدید مواجه شده‌اند که آن نیز تهدیدی برای ملت به حساب می‌آمد. تهدید تروریسم - میکروبی همانند خطر تروریست، خطری شد که ارزش پوشش خبری در رسانه‌ها را پس از آنکه تحقق یافته بود و باعث میلیاردها دلار زیان شد، به دست آورد.

پوشش خبری حملات سیاه‌زخم نشان داد که رسانه‌ها در زمینه ارائه گزارش‌های مربوط به خطر به روش‌های محتاطانه و هوشیارانه مشکل دارند. وجود "مطبوعات متوحش" در اوج وحشت حاصل از سیاه‌زخم در اواخر سال ۲۰۰۱ مؤید آن بود که رسانه‌ها در ایجاد ترس و وحشت مهارت بیشتری دارند تا اینکه اطمینان خاطر ایجاد کنند. رسانه‌ها که عقب‌مانده بودند و نتوانسته بودند خطر را شناسایی و معرفی کنند به ناگهان با خطری مواجه شدند که در سطح جامعه منفجر شده و به نگرانی‌ها دامن زده بود. بدون آنکه بتوانند حامل پیام آرامش‌دهنده‌ای باشند، رسانه‌ها، حتی با تکرار این گفته که «زندگی مملو از خطر است» نتوانستند اطلاعات اطمینان‌دهنده‌ای ارائه کنند که نگرانی مردم را کاهش دهد. این نارسایی برگرفته از این حقیقت بود که در مورد سیاه‌زخم، دولت و متخصصین موجود در این زمینه فاقد پاسخ‌های قانع‌کننده بودند که رسانه‌ها بتوانند با اتکا به آن پاسخ‌ها به مردم اطمینان خاطر دهند. اگرهمان‌طور که نشریه نیوزویک (با توجه به شمار موارد مرگ اندک) اعلام کرد که «جنگ سیاه زخم خوب جمع و جور شد» اما مشکل می‌توان آن را موفقیت ناشی از پوشش خبری رسانه‌ها دانست.

بر طبق گفته ویکی فریموت مدیر مرکز ارتباطات کنترل مرض (۲۰۰۲)، از اول اکتبر ۲۰۰۱ تا ۱۹ ژانویه ۲۰۰۲ بالغ بر ۱۲,۵۴۵ گزارش منتشر شد. پژوهش لکسیس نکسس در مورد واژه "سیاه‌زخم" در سازمان‌های خبری عمده نشان می‌دهد که گزارش‌های مربوط به آن از اوایل اکتبر تا اواخر دسامبر ۲۰۰۱ بسیار متغیر بود. حجم پوشش خبری در شش هفته یعنی از ۱۴ اکتبر تا اواخر دسامبر ۲۰۰۱ متمرکز بود، همان دوره‌ای که ۵ نفر بر اثر ابتلا به سیاه‌زخم کشته شدند. پوشش خبری با کشف سیاه‌زخم در دفاتر سنا به اوج رسید و هرگاه که مرگی به سبب سیاه‌زخم اتفاق می‌افتاد، گزارش آن تیتراژ اول اخبار بود، که این قبیل گزارش‌های هم در نهایت نزدیک به پایان ماه نوامبر کاهش یافتند.

اولین موج خبری سیاه‌زخم در اواخر ماه سپتامبر منتشر شد، هنگامی که گزارش شد، کارکنان رسانه‌ای در نشریه نیویورک پست و اخبار ان‌بی‌سی مبتلا به عوارض سیاه‌زخم شده‌اند. این امر در اوایل اکتبر توجه گسترده‌تری را به خود جلب کرد، و آن زمانی بود که رابرت استیونز سردبیر بخش عکس از مؤسسه میدیا آمریکن مبتلا به بیماری شد (وی در ۵ اکتبر فوت کرد). تعداد گزارش‌ها به نحو قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت و یک هفته بعد، در دومین موج بیماری، اخبار سیاه‌زخم صفحه اول نشریات را به خود اختصاص داد. در دوازدهم اکتبر گزارش شد که معاون گوینده اخبار شبانه ان‌بی‌سی تام بروکاو پس از بازکردن نامه‌ای که به نام او

فرستاده شده بود، مبتلا به نوعی سیاه‌زخم پوستی شده است. در ۱۵ اکتبر، نامه دیگری در دفتر رهبر حزب اکثریت تام داچل باز شد. اینجا بود که گزارش، جاذبه و اهمیت قابل ملاحظه‌ای یافت. بالاترین رقم اخبار مربوط به سیاه‌زخم بین ۱۷ تا ۱۹ اکتبر گزارش شد. این حقیقت که سیاه‌زخم به مرکز سیاسی کشور ضربه‌زده رسانه‌ها را گیج کرده بود. مرگ دو تن از کارمندان پست در واشنگتن دی‌سی در ۲۱ و ۲۲ اکتبر از لحاظ شمار گزارش‌ها تأثیر مشابهی نداشت. در ۳۱ اکتبر، مرگ کتی نگوین در شهر نیویورک رسانه‌ها را حول موضوع سیاه‌زخم متمرکز ساخت، به‌خصوص اینکه توضیحات استاندارد در مورد این نکته که سیاه‌زخم چگونه قابل ابتلاست را به چالش کشید. پس از مرگ کتی نگوین گزارش‌ها حرارت خود را از دست دادند و تعداد گزارش‌ها هم کاهش یافت.

در کشوری که هنوز از حملات یازدهم سپتامبر گیج بود، نامه‌ها و مرگ سردبیر بخش عکس حس وحشتی را در مردم احیاء نمود. رسانه‌ها خود هدف حملات بودند. نامه‌های آلوده به میکروب سیاه‌زخم به اخبار شبانه‌ان‌بی‌سی، نشریه نیویورک پست و نشریه نشنال اینکوییر فرستاده شده بودند. گزارش علمی نشریه نیویورک تایمز، به نام جو دیت میلر و اچ. تروکسلر از نشریه سانت پترزبورگ تایمز، شبکه‌های سی‌بی‌اس نیوز در واشنگتن دی‌سی و فوکس نامه‌هایی دروغین دریافت کردند. چند روز پس از اولین موردهای سیاه‌زخم بود که روزنامه‌نگاری وحشت‌افکن، وحشت و نگرانی را در بین مردم ایجاد کرد. از نظر این نوع روزنامه‌نگاری، «ملت» وحشت‌زده بودند؛ حتی اگر آرامش خود را حفظ کردند و مثل همیشه به سرکار خود رفتند. اما کسی چیزی در این باره در پوشش‌های رسانه‌ای نمی‌دید. نشریه هفتگی نیوزویک سرمقاله‌هایی با عناوین «نگرانی سیاه‌زخم» و «نگران درباره سیاه‌زخم» منتشر کرد. تیتز مقاله پشت جلد شماره ۲۹ اکتبر *یواس نیوز و ورلڈز ریپورترز* در برابر تصویری از یک مأمور پلیس که در مقابل کنگره ایستاده این بود که: «نگرانی عظیم: آیا ترس از سیاه‌زخم هنوز در آغاز راه است؟» همین نشریه با تیتز روی جلد خود در ۵ نوامبر موجب تشدید نگرانی شد. «مرگ از طریق پست و نامه: گرداب وحشت ناشی از سیاه‌زخم آمریکا را مضطرب ساخته است.» عنوان روی جلد مجله *تایم* «عامل ترس» ملت مضطرب آمریکا را، پس از نامه‌های سیاه‌زخم نشان می‌داد.

وحشت رسانه‌ها با لحن شهادت‌های سیاستمداران قدرتمند تفاوت داشت. فرمانده حفظ امنیت داخلی به نام تام ریدج که به‌تازگی به این سمت برگزیده شده بود در اولین حضور علنی‌اش تلاش نمود که ترس مردم را کاهش دهد (Purdum and Becker, 2001). از سناتور بن نلسون (ایالت نبراسکا، حزب دموکرات) نقل قول شد که: سیاه‌زخم یک سلاح کشتار دسته‌جمعی نیست، بلکه سلاح تشویش و سردرگمی جمعی است. سناتور جان مک‌کین از (ایالت آریزونا، حزب جمهوری‌خواه) اظهار داشت: «شرط می‌بندم که در ده روز گذشته تعداد افراد بیشتری دچار صاعقه شده‌اند تا مبتلا به میکروب سیاه‌زخم.» کشور به‌شدت نیاز به آرامش دارد (New York Times, 2001).

پوشش‌های خبری حملات سیاه‌زخم دو مضمون را نشان داد که در بازنمایی خطر در رسانه‌ها محوریت دارند: که عبارت‌اند از توزیع اجتماعی خطر و مسئولیت خطر. اولین مورد به سیاه‌زخم به عنوان امری مربوط به بهداشت عمومی اشاره داشت. دومین مورد به ابعاد سیاسی

آن اشاره داشت. اولی به نحوه شیوع سیاه‌زخم پرداخته بود و اینکه مردم چه باید بکنند، و دومی به این نکته پرداخته بود که چه کسی مسئول حملات سیاه زخم بود؟ پوشش‌های خبری در بحبوحه خبرسازترین وضعیت اضطراری در عرصه بهداشت عمومی در سال‌های اخیر تلاش نمودند تا اطلاعات فراوانی در این باره تهیه کنند که چگونه افراد قربانی به سیاه زخم مبتلا شدند، چه اقدامات احتیاطی اتخاذ و چه داروهایی مصرف شود. این گزارش‌ها یک حس بی‌اعتمادی را به وجود آوردند که ناشی از فقدان پاسخ‌های یکسان منابع کارشناسی بود. دولت و متخصصین تروریسم - میکروبی نتوانستند نظریه‌ای را درباره نحوه شیوع سیاه زخم ارائه کنند. حتی در این مورد که با فرد مبتلا به سیاه زخم چه باید کرد و یا درباره خطرات واکسن‌ها، اتفاق نظری وجود نداشت. معلوم شد افرادی که مستقیماً در معرض این میکروب قرار می‌گرفتند، مبتلا به بیماری می‌شوند مانند مواردی که قربانیان با لمس نامه‌های آلوده مبتلا شدند؛ بلکه موارد موجود ثابت کرد که اطلاعات پیشین درباره مقدار هاگ میکروب مورد نیاز برای ابتلا به این بیماری هم اشتباه بود. گزارش درباره موضع تدافعی علم در برابر خطر فاقد اطلاعات علمی مستحکمی بود که نشان دهد در زمان ابتلا به این بیماری چه اقداماتی باید صورت گیرد. تردید درباره جنبه‌های طبی سیاه‌زخم با تردید مقامات دولتی در ارتباط با احتمال حملات جدیدی که رسانه‌ها نیز پخش کردند، توأم شده بود. در واقع معلوم شد که ایالات متحده برای مقابله با حملات میکروبی آماده نبود (Engelberg and Broad, 2000).

رسانه‌ها زنگ‌های خطر را به صدا در آوردند و اظهار ناامیدی کردند. به‌رغم تلاش‌های سازمان‌های خبری برای تهیه اطلاعات مناسب، تناقضات مراکز علمی در مورد سیاه زخم به‌وضوح در پوشش خبری منعکس می‌شد. با آنکه علم نوعاً به‌عنوان نهادی دانشی خطاناپذیر و توضیحات متفق‌القول تصور شده است اما پوشش‌های خبری سیاه‌زخم تصویر متفاوتی را نشان می‌داد. در میانه بحران بهداشت عمومی که با تشدید حساسیت نسبت به تروریست همراه شده بود، ارائه تصویری از «جامعه علمی درحال بحث» غیرممکن بود. وجود نظریات مختلف در میان موضوعات مرتبط با سیاه زخم آنچنان آشکار شده بود که رسانه‌ها نمی‌توانستند آنها را انکار کنند. به‌خصوص وقتی که شهادت‌ها، تناقضات و اختلافات بین متخصصین را آشکار می‌ساخت. علاقه زیاد روزنامه‌نگاری علاقه‌مند به گزارش یافته‌های علمی به مثابه حقیقت آشکار شده (Horning Priest, 2001) معتبر نبود. وضعیت در آن زمان حکم موضوع پیچیده‌ای بین علوم و سیاست را پیدا کرده بود که روزنامه‌نگاری پوشش آن را دشوار یافت. مشکل بود که موضوعی را که مملو از ادعاهای جنجال‌برانگیز و ناآزموده بود طبقه‌بندی کرد.

اگر یازدهم سپتامبر ناکامی غم‌انگیز سازمان اطلاعات آمریکا را به نمایش گذارد، ترس از سیاه زخم عدم موفقیت و اشکالات علم را به نمایش گذارد. پوشش‌های خبری سیاه‌زخم از پیامدهای مرگبار تلاش‌های علمی که با صاحبان منافع مصالح نظامی و سیاسی همدست شده بود و این نکته که علم فاقد اطلاعات لازم برای حمایت از مردم است، آشکار می‌ساخت. در دوازدهم نوامبر، مقاله نیوزویک باعنوان «چه کم می‌دانیم» آن حس بسیار آشکاری را که پس از چهار مورد فوت و دوازده مورد بیماری که در بین متخصصان نقل قول شده وجود داشت را تداعی می‌کرد. مقاله واشنگتن پست در ۱۹ نوامبر، توصیف می‌کرد که چطور متخصصین برای

تشخیص چگونگی ابتلای کارمندان پست به سیاه‌زخم دچار سر‌درگمی شده بودند و همچنین شواهد بیشتری ارائه کرده بود که دانشمندان نتوانسته‌اند پیشنهادها و نتیجه‌گیری‌های یکسانی را در آن زمینه عرضه کنند (Twomey and Blum, 2001).^۶

رسانه‌ها یک حقیقت ناراحت‌کننده را منعکس نمودند: به همان صورت که حوادث آشکار می‌شدند، متخصصین نیز روش‌های فراوانی را آموختند، مواردی چون: تعداد هاگ‌های مورد نیاز برای استنشاق جهت کنترل سیاه‌زخم، افرادی که نیاز به درمان داشتند، تأثیرات واکسیناسیون و وجود سیپروفلوکساسین در کشور از آن جمله بودند. بنابراین جای تعجب باقی نمی‌ماند که چرا اطلاعات رسانه‌ها در مورد اینکه چه باید کرد، تردیدآمیز بود.

درحالی‌که پوشش‌های خبری مربوط به سیاه‌زخم به عنوان یک موضوع بهداشت عمومی، نبود توافق و سردرگمی را بین کارشناسان را منعکس می‌کرد، پوشش‌های خبری سیاه‌زخم به‌مثابه موضوعی سیاسی- میهن‌پرستی جنگ‌طلب فعال را بازتاب می‌داد. در هفته‌های اول به نظر می‌رسید که حملات به القاعده و پروژه‌های تروریسم میکروبی عراق مرتبط‌اند. اما تدریجاً آشکارتر شد که منابع داخلی مسئول آن حملات بودند.

پوشش خبری سیاه‌زخم دو یافته معروف در ادبیات خطر و رسانه‌ها را تأیید می‌کند: اینکه مدیریت خطر در دست مسئولان قرار دارد و روزنامه‌نگاری برای گزارش خطر شدیداً به منابع رسمی وابسته‌اند. گزارش‌های خطرات تروریست پس از یازدهم سپتامبر نیز این الگو را تأکید کرد. دولت بوش کنترل کامل ارزیابی حملات تروریستی احتمالی جدید را همچنان در دست داشت. اما هنوز نمی‌دانیم آیا این برآوردها براساس اطلاعات معتبری بودند که در واقع احتمال حملات قریب‌الوقوع را می‌دادند یا بیانگر احساس دولتی بودند که چون مایل نبود مجدداً غافل‌گیر شود احتمال حملات تروریست دیگر را بزرگ جلوه می‌داد. رسانه‌ها بدون توجه به صحت و نیت کاخ سفید، صراحتاً به ارزیابی خطر از سوی دولت را منعکس می‌ساختند، بدون آنکه به‌طور مستقل قابلیت اطمینان آنها را زیر سؤال ببرند. تصاویر اصلی چهره‌های مضطرب و نگران به بیانی‌ها و اعلامیه‌های کاخ سفید افزوده می‌شد که مطلب «ایالت‌های دگرگون آمریکا» در نشریه *یواس نیوز اند ورلڈ ریپورت* در دوازدهم سپتامبر از آن جمله بود.

اگرچه گزارش‌ها نشان دادند که منابع در مورد منشأ حملات اتفاق نظر نداشتند اما از کسانی نقل‌قول می‌شد که طرف‌های خارجی را مسئول این حملات عنوان می‌کردند. بیانیۀ خشمگینانه رئیس‌جمهوری، جورج بوش، باعنوان سیاه‌زخم «دومین موج تروریسم» مضمون پوشش‌های خبری را تعیین کرد. همان‌طور که خبرنگار *واشنگتن پست* خاطرنشان ساخت، منابع در اکتبر ۲۰۰۱ ظاهراً معتقد بودند که القاعده و عراق مسئول نامه‌های سیاه‌زخم هستند، اما آنها شواهدی ارائه نکردند (Vedantam, 2001). گزارش نشریه نیویورک *تایمز* در ۱۶ اکتبر حاکی از آن بود که مقامات دولتی تصور می‌کردند که حمله‌کنندگان با موردهای سیاه‌زخم مرتبط هستند (Johnson, 2001). روز بعد، همین روزنامه به نقل از دانشمندان نوشت که یک کشور در این ماجرا دخالت داشته و سؤزن همگان را متوجه اتحاد جماهیر شوروی سابق و عراق کرد. در ۱۹ اکتبر، مقاله‌ای دیگر عنوان کرد که بازپرسان حدس می‌زدند که نامه‌های آغشته به سیاه‌زخم با حملات یازده سپتامبر مرتبط‌اند. هفته‌نامه‌ها نیز دیدگاه‌های مشابه را ارائه می‌کردند. نشریه *تایم* تحقیقی را تحت عنوان «صدام چه دارد؟» چاپ کرد. که براساس شهادت

مقامات دولتی بود و نوعی ارتباط عراق را با حملات سیاه زخم بدیهی عنوان کرده بود. گزارش اصلی نشریه *یواس نیوز اند ورلڈ ریپورت* بی درنگ شبکه تروریستی القاعده اسامه بن لادن را مقصر قلمداد کرد. ضمن اینکه پذیرفته بود که بازپرسان فعالیت منابع داخلی را مردود ندانسته بودند (Pasternak et al, 2001). اکثر منابع درباره دخالت برنامه سلاح‌های میکروبی ملت دیگری صحبت کردند، همچنین درباره این واقعیت که اتحاد جماهیر شوروی (سابق) هزاران دانشمند را برای تولید "میکروب‌های مرگبار" آموزش داده بود، خرید عامل سیاه‌زخم به دست عراق و ملاقات بین محمد عطای هواپیماربا و عوامل اطلاعاتی عراق را صحبت کردند. نشریات جنجالی شهر نیویورک بدون توجه به واقع‌گرایی روزنامه‌نگاری، مستقیماً عراق را متهم کردند. در ۲۲ اکتبر نشریه نیویورک پست فریاد برآورد «دکتر میکروب: دانشمند صدام در پشت شیوع سیاه زخم». در این گزارش اصلی دانشمند «انگشت نمایی» به نام ریحاب طاها به اتهام مشارکت در برنامه‌ریزی حملات متهم شد. به‌طور مشابه، متخصصین تروریسم - میکروبی و بهداشت در برنامه‌های تلویزیونی فراتر از حدس و گمانه‌زنی رفتند و تأکید کردند که عراق در حملات دست داشته است (James, 2001).

گذشته از مزیت‌های بی‌شمار موجود، زمانی که میهن‌پرستی جنگ‌طلب، منشور حاکم برای فهم یازدهم سپتامبر و عواقب آن بود، احتمال تهدید ملت از سوی بیگانگان، به نظر معقول می‌رسید. با وجود این، میهن‌پرستی این اندیشه را جا می‌اندازد که فقط نیروهای خارجی ملت را تهدید می‌کنند، و امکان وجود عوامل داخلی علاقه‌مند به ایجاد اختلال در جامعه به ظاهر یکپارچه را در نظر نمی‌گیرد. اگر خطر راهی برای "نظم‌دهی به واقعیت" بوده باشد باید گفت که (Dean, 1999)، گزارش درباره سیاه زخم به وضوح نشان می‌دهد که پس از یازدهم سپتامبر در ایالات متحده نظریه "ملتی در خطر" تبدیل به گفتمان حاکم برای فهم خطر پس از یازدهم سپتامبر شد.

درحالی‌که رسانه‌ها نظریه ارتباط حملات سیاه زخم با یازدهم سپتامبر مطرح کردند، اما جای تعجب نبود که نتیجه نظرسنجی‌ها نشان می‌داد که اکثریت قاطعی صحت آن را تصدیق می‌کنند. بر طبق نظرسنجی *تایم/سی‌ان‌ان*، ۶۳ درصد از مردم اسامه بن لادن را مسئول حملات می‌دانستند، ۴۰ درصد صدام حسین و ۱۶ درصد هم شهروندان آمریکایی با تروریست‌های بیگانه را مقصر می‌دانستند (lemonick, 2001 b).

نزدیک به اواخر اکتبر، رسانه‌ها گزارش کردند که گویا دولت بوش به‌طور خصوصی نمایندگان را از موضوع ارتباط عراق و سیاه زخم دور می‌ساخت و اینکه اداره تحقیقاتی فدرال و سازمان سیا مشارکت افراط‌گرایان آمریکایی را مطرح می‌ساختند. باربارا هاچ روزنبرگ، کارشناس سلاح‌های میکروبی، طی یکسری مقاله و یک مقاله پر نقل و قول استدلال می‌کند که اف‌بی‌آی می‌دانسته که مجرم آمریکایی بوده اما به دلایل سیاسی تمایل به دستگیری او نداشته است. یکی از دلایل از قرار معلوم این بوده که فرد مظنون با برنامه‌های سلاح‌های میکروبی ارتش آمریکا مرتبط بوده است. در ۹ نوامبر، سازمان اف‌بی‌آی گزارش کرد که مظنون اصلی یک منبع داخلی، یک "فرصت طلب" بوده که از ترس و نگرانی ناشی از یازدهم سپتامبر سوءاستفاده کرده بود. همین که اف‌بی‌آی این احتمال را پذیرفت، مقالات خبری به طرف آن نظریه گرایش یافتند و اعلام کردند که مقصر بیگانه نبوده است و حملات سیاه‌زخم به یازدهم

سپتامبر ارتباط نداشت. با وجود این، به‌رغم افزایش شواهد مبنی بر وجود عامل داخلی، همان‌طور که بوش گفت، عقیده کاخ سفید این بود که «یک چنان شیطانی نمی‌تواند آمریکایی باشد» (Simon, 2001: 17). در این گزارش، استناد به گفته یکی از مقامات رسمی دولت، مظنونین اصلی عرب - آمریکایی بودند که در زمینه‌های تکنولوژی زیستی، پزشکی، و داروسازی و ارتباط با هواپیماربایان و سایر تندروان دارای پیشینه بودند.

در اوایل دسامبر، نشریه نیویورک تایمز گزارش کرد که نتیجه تحقیقات نشان داده که هاگ‌های میکروب سیاه‌زخمی که به ساختمان سنای هارت ارسال شده بود، از نوع میکروبی بوده که ارتش آمریکا از سال ۱۹۸۰ به بعد در اختیار داشته است (Broad, 2001). نزدیک به اواسط دسامبر، همان‌طور که سخنگوی کاخ سفید آری فلشر نیز در ۱۷ دسامبر اظهار داشت دولت بوش به وضوح احتمال آنکه حملات سیاه‌زخم از طریق عوامل داخلی صورت گرفته بود پذیرفت.

همین که منابع قانونی شروع به تغییر عقیده درباره هویت احتمالی افراد حمله‌کننده نمودند، گزارش‌های مربوط به سیاه‌زخم از نظرها محو شدند. همان‌گونه که بک و دیگران بحث کرده‌اند محو تدریجی این گزارش‌ها از صفحه اول نشریات مؤید این نکته است که، خطر زیربنای زندگی معاصر را تشکیل می‌دهد و فقط تحت شرایط خاصی تبدیل به خبر می‌شود. به‌طور کلی پوشش‌های خبری از الگوهایی تبعیت کردند که در روزنامه‌نگاری خطر شناخته شده‌اند. وقتی خطر به گزارش جذابی مبدل می‌شود. روزنامه‌نگاری هم دلیل و توجیه خبری دارد، شیوه‌هایی را برای شخصی ساختن گزارش عرضه می‌کند و تصویر یک «بیماری خارج از کنترل» را به نمایش می‌گذارد. کشف نامه‌های آلوده به میکروب سیاه‌زخم و مرگ و میر ناشی از آن هفته‌ها تحت پوشش خبری قرار گرفت. اما پس از آخرین مرگ مربوط به سیاه‌زخم در ۲۱ نوامبر، روزنامه‌نگاری قادر نبود درباره سیاه‌زخم گزارش تهیه کند یا زوایایی را نمی‌یافت که آن بیماری را شخصی سازد و موضوع سیاه‌زخم به تدریج از صفحات اول روزنامه‌ها رخ بریست. دل‌مشغولی روزنامه‌نگاری به گزارش حوادث فوری به جای علاقه به مسائل طولانی‌مدت، به این معنا بود که همین که دیگر حادثه‌ای، حتی اگر در مورد بیماری‌ای باشد که از سنای آمریکا و سیستم پستی کشور سر درآورده بود وجود نداشت، موضوع سیاه‌زخم کنار گذاشته شد.

به علاوه، پوشش دادن به آن گزارش دشوارتر شد چون منابع رسمی به سوی این فرضیه گرایش یافتند که مجرمین داخلی در آن حوادث دست داشتند. چنین باوری با آن استعاره «ملتی در خطر» تضاد داشت و تولید خطر به واسطه را پیچیده‌تر می‌کرد. رسانه‌ها، به مفهوم فوکویی آن، دیگر نمی‌توانستند روایتی را ارائه کنند که با «برنامه حقیقت» مطرح پس از یازدهم سپتامبر مناسبت داشته باشد. در زمانی که وطن‌پرستی هنوز فراگیر بود، این موضوع که افرادی از ملت، ظاهراً نامه‌های آغشته به سیاه‌زخم را فرستاده بودند، در تعارض با آن میهن‌پرستی «ما متحد ایستاده‌ایم» که رسانه‌ها به تداوم آن کمک کردند، در آمد.

روزنامه‌نگاری و گزینه‌های وطن‌پرستی آن

برای مطبوعاتی که قاطعانه نظرات دولت بوش را در مورد مقوله خطر پس از یازدهم سپتامبر دنبال می‌کرد، تروریسم به عنوان یک خطر اساسی «برای ملت» پدیدار شد. میهن‌پرستی نقشی

دوگانه داشت: آنکه خطر را قابل فهم سازد و راه‌های محافظتی در برابر خطر ارائه کند. میهن‌پرستی چون منشوری عمل کرد تا جهانی در بحران را تعریف کند و به جهان بی‌نظم، نظم بخشید.

به نظر می‌رسد شور و نشاط میهن‌پرستی پس از یازدهم سپتامبر ظاهراً با این ایدهٔ پسامدرن که ما در دورانی زندگی می‌کنیم که روایت‌های منسجم در آن درهم شکسته‌اند، در تعارض است. به اصطلاح هایدگری، ناسیونالیسم، به مثابهٔ یک روایت مدرنیستی اصیل به میانجیگری در مورد «هستی ما در جهان» ادامه می‌دهد. میهن‌پرستی در دنیایی آشفته، بی‌اطمینان و پرخشونت، گفتمان آماده دربارهٔ امنیت دارد. وقتی خطر و بی‌امنیتی همه‌جا را فرا می‌گیرد، ملت، در یک دنیای سرد و تهدیدآمیز؛ گرمابخش و پناهگاه می‌شود. خطر جهانی برحسب تهدیدهایش علیه ملت قابل فهم است. وقتی که هویت‌ها به ظاهر چندگانه‌اند، میهن‌پرستی رؤیای هویتی یگانه و «مدینه فاضله‌ای» (Anderson, 1991) را تداعی می‌کند که به‌رغم تفاوت‌ها گردهم می‌آیند. وقتی که جهانی‌سازی ارتباطات از قبل موجود را درهم می‌ریزد، میهن‌پرستی می‌آید تا با تمامی قدرت حس ارتباط را عرضه کند.

یازدهم سپتامبر، نقطهٔ عطفی بود که دست‌کم به‌طور موقت و بی‌رحمانه آن ذهنیت آمریکایی دربارهٔ ثبات و حفاظت را متزلزل ساخت. این واقعه شواهدی را ارائه می‌کند مبنی بر اینکه پیشگویان پساملّی‌گرایانه، اعم از گرایش‌های تجاری جهانی‌سازی یا طرفداران اعتقادات جهان‌وطنی مترقی، وقتی نام وطن‌پرستی سنتی را بر زبان می‌آورند به‌سرعت دست به نتیجه‌گیری می‌زنند. این حادثه همچنین اشاره بر این نکته دارد که روزنامه‌نگاری برای بقای مستمر شور میهن‌پرستی جنبهٔ حیاتی دارد. روزنامه‌نگاری در میهن‌پرستی نوعی پشتیبان فرهنگی می‌یابد تا به‌مثابه یک عضو تمام عیار جامعهٔ ملی به کارکرد اجتماعی‌اش مشروعیت بخشد و میهن‌پرستی هم روزنامه‌نگاری را به‌عنوان یک متحد وفادار و مدافع صریح و تبلیغ‌گرا در کنار خود دارد.

اینکه آیا چنین اتحادی را باید جشن گرفت یا از آن انتقاد کرد بستگی به آن دارد که میهن‌پرستی چگونه درک شود. همان‌طور که کریگ کالهن (۱۹۹۷) پیشنهاد می‌کند ملّی‌گرایی انواع مختلفی دارد. میهن‌پرستی و شوونیسم یکسان و همانند نیستند. به تعبیری، میهن‌پرستی به مثابه «ملّی‌گرایی رئوف» (Ignatiff, 1999) مظهر انسجام بشری، یکسان‌سازی بردبارانه، مظهر خصایصی مثل شفقت و خدمت و احترام به ارزش‌های دموکراسی است و این همان نوع از میهن‌پرستی است که مورد تأیید بنجامین باربر (۱۹۹۶) و ریچارد رورتی در مقاله «کشور خود را موفق سازیم» است (Rorty, 1998). هر دو نویسنده معتقدند که این تعبیر از آمریکایی دموکراتیک و ترقی‌خواهانه است و از آن الگوی «درست یا غلط کشور من» و یا «خون و خاک» که به نفرت و درگیری نظامی دامن می‌زند؛ متفاوت است.^۷ از نظر آنان میهن‌پرستی مدنی ممکن و جذاب است و نباید به‌وسیله اشکال بدوی ملّی‌گرایی فرو ریزد. یک گزینهٔ دیگر وجود دارد که میهن‌پرستی را به نحو جبران‌ناپذیری به بیگانه‌هراسی، شوونیسم، خشونت، کشورگشایی، ناشکیبایی، و مضرات دیگر مرتبط می‌داند که به نحو دردناکی در بسیاری از برخوردهای خونین در دنیای معاصر به نمایش در آمده است. میهن‌پرستی متعصب هدف آن گروه از منتقدین دولت

- ملت است که چند فرهنگ‌گرا و جهان‌وطن‌گرا هستند. این نوع میهن‌پرستی مایع دردسر کسانی است که معتقدند ناسیونالیسم مانع دستیابی به جهانی انسانی و مساوات‌طلبانه‌تر است. همان‌طور که چارلز تیلور (۱۹۹۶) پیشنهاد می‌کند، اگر نمی‌توانیم بدون میهن‌پرستی کاری در این عصر انجام دهیم، ارزش آن را دارد که چند سؤال را در نظر بگیریم: ۱. روزنامه‌نگاری در شرایط ویژه چه نوع میهن‌پرستی را انتخاب می‌کند؟ ۲. تصمیم به حمایت از میهن‌پرستی منجر به حمایت از الگوی جنگ‌افروزی و یا مدنی می‌شود؟ چه موقع؟ و ۳. ما برای این گزینش‌ها چه تبیین‌هایی داریم؟ به عبارت دقیق‌تر: ۴. چرا روزنامه‌نگاری آمریکایی پس از حادثه یازدهم سپتامبر قاطعانه در پشت سر میهن‌پرستی جنگ‌افروز ایستاد و برآن صحنه گذاشت؟ ۵. چرا روزنامه‌نگاری قدرتمندانه از میهن‌پرستی مبتنی بر قانون اساسی که به سایر ارزش‌های خوب قدیمی دیگر آمریکایی مثل انتظار پاسخگویی از دولت و آزادی بیان ارجح می‌دهد، حمایت نکرد؟ ۶. آیا میهن‌پرستی مبتنی بر قانون تنها در دوران صلح قابل دفاع است؟ ۷. آیا در زمان خشونت علیه شهروندان و تعرض به کشور میهن‌پرستی جنگ‌افروانه تنها راه‌حل می‌باشد؟ ۸. چرا میهن‌پرستی مدنی نمی‌تواند در مواقع تکان‌دهنده مورد حمایت قرار گیرد، هنگامی که هموطنان مترصد همدردی و وحدت، دلسوزی و حفاظت هستند؟ زمانی که خشونت آسیب‌ناپذیری جغرافیایی را در هم می‌شکند. ۹. چرا روزنامه‌نگاری، حقوق مدنی و آزادی بیان را عناصر مسلم یک "ملت درخطر" قرار نداد؟ ۱۰. چرا رسانه‌ها میهن‌پرستی محافظه‌کارانه را به ظاهر جذاب‌تر از میهن‌پرستی لیبرال یافتند؟

دشوار است به این نیندیشیم که بین روزنامه‌نگاری و میهن‌پرستی محافظه‌کارانه قرابت مستحکمی وجود دارد. میهن‌پرستی لیبرال غالباً در محراب ملت قربانی می‌شود، به‌ویژه زمانی که تجاوز خارجی به‌عنوان توجیهی برای مقابله براساس شعار «خاک و خون» باشد. در جایی که دولت و مردم، به شعله میهن‌پرستی جنگ و ناشکیبایی دامن می‌زنند، میهن‌پرستی مبتنی بر قانون اساسی و حقیقت آسیب می‌بیند. حتی در این عصر جهانی شده، روزنامه‌نگاری همچنان تحت هدایت خواسته‌های ملی، مخاطبین تلویزیونی، افکار عمومی، آگهی‌دهندگان، اقتصاد، حقوق و دولت‌هاست. و تا زمانی که این حقیقت باقی است، روزنامه‌نگاری نیز احتمالاً شریک دائمی میهن‌پرستی، باقی خواهد ماند. یک همکاری معتبر که با توجه به ارتقاء و ادغام رسانه‌های جهانی، شهروند جهان‌وطنی و خودآگاهی جهانی فاقد آن است. انتخاب وطن‌پرستی به دست رسانه‌ها، عواقب بسیار مهمی برای زندگی دموکراتیک دارد. وقتی آنها مضمون "عشق به کشور" را برمی‌گزینند که به سرعت به شکل شوونیسم در می‌آید، زمینه‌ای فرهنگی برای خشونت را فراهم می‌آورند و به دموکراسی جهانی و ملی زیان می‌رسانند. روزنامه‌نگاری مجبور است که در برابر وسوسه نوای کرکننده ناسیونالیسم که اغلب در افکار عمومی یافت می‌شود، مقاومت کند و درعوض، می‌تواند با زنده نگه داشتن مفهوم نقد، به جای تبعیت از "ذات‌گرایی وطنی" با شجاعت روح وطن‌پرستی‌اش را نشان دهد. می‌تواند با پایین آوردن میزان وحشت، احساس اطمینان عرضه کند و با دفاع از تنوع و تساهل با میهن‌پرستی قوم‌مدارانه بنیانی به جامعه کمک برساند. انتخاب مورد آخرین نه تنها مخالفت دموکراتیک را از میهن‌پرستی مستثناء می‌سازد، بلکه این احتمال را کاهش می‌دهد که برای شهروندان ملت این تصور ایجاد می‌شود که آنها نیز به جامعه جهانی با مساوات و برابری وابسته‌اند. هر مفهومی که از

میهن پرستی انتخاب شود از اهمیت حیاتی در ارزیابی خطر در زمان بی‌نظمی و خشونت در این جامعه جهانی برخوردار است. آنچه که به‌عنوان خطر تعریف می‌شود، نهایتاً بستگی به آن دارد که آیا میهن پرستی با برتری جویی «خون و خاک» و ذهنیت «ما در برابر آنان» همدست می‌شود یا با ایده یکپارچگی حقوق شهروندی، و احساس همدردی برای همه انسان‌ها، و در برابر هر شکلی از تعصب و خشونت حمایت می‌کند.

این مقاله ترجمه فصل یازدهم کتاب زیر است:

Journalism After September 11, edited by Barbie Zelizer & Stuart Allan, Routledge, 2002.

پی‌نوشت‌ها

۱. خطر یک مفهوم مورد مجادله است (نک: Lupton, 1999). بر طبق نظر اولریش بک (۱۹۹۲: ۲۱)، یکی از برجسته‌ترین تحلیل‌گران این موضوع، خطر را هی حساب شده، برای مقابله با مخاطرات و بی‌امنیتی است. در مورد اهداف این تحقیق، باید گفت که خطر، اشاره به آن اشکال گفتگویی دارد که خطر در چارچوب آنها تعریف شده است. خطر فی‌نفسه وجود ندارد، مگر روش‌هایی که می‌توان مردم، رویدادها و موضوعات را براساس آنها به‌مثابه خطر تعریف کرد. تعریف خطر تلاشی است برای ایجاد نظم، به معنای سازمان‌دهی و تنظیم جامعه است. مدیریت خطر یعنی به کارگیری قدرت برای تعیین و برقراری مرزهای بین امنیت و تهدید.
۲. برای ارزیابی متفاوت در بحث در مورد رسانه‌ها و درک خطر (نک: Cottle, 1998).
۳. با وجود این، بر طبق گزارشی که در کوییل منتشر شد، خبرگزاری رویتر گزارشی را منتشر کرد که عنوان آن چنین بود «جنگجویان بن لادن برای حملات ضد آمریکایی در ۲۳ ژوئن نقشه می‌کشند». این نشریه اظهار داشت که پیروان اسامه بن لادن، این تبعیدی مخالف سیاست‌های سعودی، تصمیم دارند که حمله بزرگی برضد منافع آمریکا و اسرائیل انجام دهند. در ۲۵ ژوئن خبرگزاری بین‌المللی یونایتد پرس اخباری مشابه را گزارش کرد مبنی بر اینکه اسامه بن لادن سعودی تبعیدی تصمیم دارد برضد آمریکا حمله تروریستی کند. روز بعد، گزارشی دیگر از یوپی‌ای اظهار داشت «بن لادن گروه جهادی جدیدی را تشکیل می‌دهد» این گزارش همچنین عادی‌سازی روابط بین‌القاعده بن لادن و شاخه جهاد اسلامی از مصر را توصیف کرد. با وجود این، مقاله مورد نظر اظهار می‌کند هیچ‌کدام از نشریات اصلی و سایت‌های شبکه‌های پخش رادیو و تلویزیونی آمریکا نشر این گزارش‌ها را قابل ارزش نمی‌دانند (www.spj.org/quill_issue.asp?ref=233).
۴. حتی گزارشگری با احساس که در قالب ناسیونالیستی هم نبود، مشروعیت داشت، مثل خبرنگاران بی‌شمار تلویزیونی که نمی‌توانستند هنگام مصاحبه با مردم دقایقی پس از حمله، احساسات خود را پنهان کنند. یا وقتی که خبرنگار رادیو و تلویزیون آن بی‌سی، تام بروکاو از آن رفتار خونسرد همیشگی‌اش فاصله گرفت و در حالی که احساساتش قابل رؤیت بود، اعلام کرد که یکی از تهیه‌کنندگان در حین باز کردن نامه‌ای که به نام او فرستاده شده بود مبتلا به سیاه‌زخم شده است. (نک: Kurtz, 2001).
۵. ساکرامنتو، ناشر «جنیس بسلر هیفی پاسخ خشمناکی از حضار در دانشگاه ساکرامنتو کالیفرنیا دریافت کرد و آن زمانی بود که وی تصمیمات دولت بوش در مورد «جنگ بر ضد تروریسم» را با این ادعا که تهدیدی علیه آزادی‌های مدنی هستند، به زیر سؤال برد.
۶. درگیری بر سر قلمرو در میان سازمان‌ها مطمئناً کمکی به کاهش نگرانی، که رسانه‌ها منتقل کرده بودند، نکرد. این حقیقت که تحقیقات تحت کنترل اف‌بی‌آی بود و از دسترسی دانشمندان به مراکز کنترل بیماری جلوگیری می‌کرد. این ممانعت سبب شد که دانشمندان از دریافت اطلاعات دست اول احتمالاً بهتری درباره کارمندان اداره پست که مبتلا به سیاه زخم شده بودند، بی‌خبر بمانند (Siege, 2002).

۷. نوع وطن‌پرستی آنها واکنش‌های بی‌شماری را به‌وجود آورده است. (نک در کنار سایر موارد: Nussbaum and Cohen, 1996; Brennan, 1997; and Robbins, 1999).

منابع

- Anderson, B. (1991) *Imagined Communities*, London: Verso.
- Antze, P. (1996) Telling stories, making selves: memory and identity in multiple personality disorder, in P. Antze and M. Lambé (eds) *Telling the Past: Cultural Essays in Trauma and Memory*, New York: Routledge: 3-24.
- Auletta, K. (2001) Battle stations, *New Yorker*, December 10: 60-7.
- Barber, B. (1996) Constitutional faith, in M. C. Nussbaum and J. Cohen (eds) *For Love of Country: Debating the Limits of Patriotism*, Boston, MA: Beacon Press, 30-7.
- Baer, U. (2000) *Remnants of Song: Trauma and the Experience of Modernity in Charles Baudelaire and Paul Celan*, Stanford, CA: Stanford University Press.
- Beck, U. (1992) *Risk Society: Towards a New Modernity*, London: Sage. Beck, U. (2000) *World Risk Society*, Cambridge: Polity Press.
- Begley, S. (2001) Will we ever be safe again?, *Newsweek*, September 24: 58-61. Billig, M. (1995) *Banal Nationalism*, London: Sage.
- Borden, S. L. and Pritchard, M. S. (2001) Conflict of interest in journalism, in M. David and A. Stark (eds) *Conflict of Interest in the Professions*, New York: Oxford University Press: 73-91.
- Brennan, T. (1997) *At Home in the World: Cosmopolitanism Now*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Broad, W. (2001) Terror anthrax resembles type made by US, *New York Times*, December 3: A1.
- Burchell, G., Gordon C., and Miller, P. (eds) (1991) *The Foucault Effect: Studies in Governmentality*, Hemel Hempstead: Harvester Wheatsheaf.
- Calhoun, C. (1997) *Nationalism*, Minneapolis, MN: University of Minnesota Press. Cottle, S. (1998) Ulrich Beck, "risk society" and the media: a catastrophic view? *Eurolxan Journal of Communication*, 13 (1): 5-32.
- Cowley, G. (2001) After the trauma, *Newsweek*, October 1: 32-6.
- Dean, M. (1999) Risk, calculable and incalculable, in Deborah Lupton (ed.) *Risk and Sociocultural Theory: New Directions and Perspectives*, Cambridge: Cambridge University Press: 131-59.
- Douglas, M. and Wildavsky, A. (1982) *Risk and Culture: An Essay on the Selections of Technological and Environmental Dangers*, Berkeley, CA: University of California Press.
- Dunwoody, S. (1992) The media and public perceptions of risk: how journalists frame risk, in D. W. Browley and K. Segerson (eds) *The Social Response to Environmental Risk*, Boston, MA: Kluwer.
- Eldridge, J. (1999) Risk, society and the media: now you see it, now you don't, in G. Philo (ed.) *Message Received*, London: Longman: 106-11.
- Farley, M. (2001). Hoaxes, rumors, and wishful thinking spawned by trauma, *Los Angeles Times*, September 28: A1, 16.
- Freimuth, V. (2002) Presentation at Rutgers University, New Jersey, March 7. Gans, H. (1980) *Deciding What's News*, New York: Vintage.
- Giddens, A. (1991) *Modernity and Self Identity*, Stanford, CA: Stanford University Press. Giddens, A. (2000) *Runaway World*, London: Routledge.
- Glassner, B. (1999) *The Culture of Fear*, New York: Basic Books.
- Goode, E. (2002) Thousands in Manhattan needed therapy after attack, study finds, *New York Times*, March 28: A15.
- Hatch Rosenberg, B. (2002). Analysis of the anthrax attacks, Federation of American Scientists, www.fas.org/bwc/news/anthraxreport.htm, February 5.
- Hornig Priest, S. (2001) *A Grain of Truth: The Media, Public, and Biotechnology*, Lanham, MD: Rowman and Littlefield.
- Ignatieff, M. (1999) Benign nationalism? the possibilities of the civic ideal, in E. Mortimer with R. Fine (eds) *Peo/Jle, Nation, and State: The Meaning of Ethnicity and Nationalism*, London: Tauris: 141-8.

- James, C. (2001) Television, like the country, loses its footing, *New York Times*, November 4: A1.
- Jensen, E. (2001) Study shows "colossal shift" in news, *Los Angeles Times*, November 19: F11.
- Johnston D. (2001) In shift, officials look into possibility anthrax cases have Bin Laden ties, *New York Times*, October 16: A5.
- Jurkowitz, M. (2002) The media: pro-US tendency is seen in survey, *Boston Globe*, January 28: A9.
- Kurtz, H. (2001). Tom Brokaw, Putting a familiar face on the anthrax story, *Washington Post*, October 18, C1, C7.
- Lemonick, M. D. (2001a) Deadly delivery, *Time*, October 22: 32-8. Lemonick, M. D. (2001b) Profile of a killer, *Time*, November 19: 60-3.
- Leys, R. (2000) *Trauma: A Genealogy*, Chicago, IL: University of Chicago Press. Lupton, D. (1999) *Risk*, London: Routledge.
- Milhlil, D. (2001) fear is here to stay, so kt's make the most of it, *Washington Post*, October 21: B2 .
- Miller, J., Van Natta Jr, D., and Gerth, J. (2001) Planning for terror but failing to act, *New York Times*, December 30: A1.
- Miller, J, Engelberg, S., and Broad, W. (2000) *Germs: Biological Warfare and America's Secret War*, New York: Simon and Schuster.
- Moeller, S. (1999) *Compassion Fatigue*, New York: Routledge. *New York Times*. (2001) Quote of the day, October 18: A2.
- Nussbaum, M. C. and Cohen, J. (1996) *Furthest of Limits: Debating the Limits of Patriotism*, Boston: Beacon Press.
- Parks, M. (2002) Beyond Afghanistan, *Columbia Journalism Review*, available online at www.cjr.org/Year/02/1/parks.asp, January.
- Pasternak, D., Boyce, N., and Salts, T. (2001) Tools of mass distraction, *US News and World Report*: 13-16.
- Purdum, T. S., and Recker, E. (2001) Hush officials step out in force to calm anthrax fears, *New York Times*, October 19: A1.
- Robbins, R. (1999) *Feeling Global: Internationalism in Disress*, New York: New York University Press.
- Rorty, R. (1998) *Achieving our Country: Leftist Thought in Twentieth-century America*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Rutenberg, J. (2001) Fox Shows a War of Good and evil, and many are tuning in, *New York Times*, December 3: C1.
- Sandman, P. M. (1986). *EXPLAINING Environmental Risk*, Washington, DC US Environmental Protection Agency.
- Sandman, P. M. (1993) *Mass Media and Environmental Risk: Seven Principles*, Center for Environmental Communication, New Brunswick, NJ: Rutgers University.
- Siegel, M. (2002) The anthrax fumble, *The Nation*, March 18: 14-17.
- Simon, R. (2001) Anthrax nation, *US News and World Report*, November 5: 16-18. Singer, E. and Endreny, P. M. (1993) *Reporting on Risk*, New York: Russell Sage Foundation.
- Stephenson, M. T. and Witte, K. (2001) Creating fears in a risky world: generating effective health risk messages, in R. Rice and C. Arkin (eds) *Public Communication Campaigns*, Thousand Oaks, CA: Sage, 88-104.
- Taylor, C. (1996) Why democracy needs patriotism, in M. C. Nussbaum and J. Cohen (eds) *For Love of Country: Debating the Limits of Patriotism*, Boston: Beacon Press, 119-21.
- Twomey, S. and Blum, J. (2001) How the experts missed anthrax, *Washington Post*, November 19: A1, A6.
- Vail, J., Wheelock, J., and Hill, M. (1999) *Insecure Times: Living with Insecurity in Contemporary Society*, London: Routledge.
- Vedantam, S. (2001) Bioterrorism's relentless, stealthy march, *Washington Post*, October 18: A16.
- Wilkinson, I. (2001) *Anxiety in a Risk Society* London: Routledge.